



آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی

سید حسن امین

در شماره ۴۵ کیهان اندیشه که من بنده نویسنده به سبب غیبت بیست و یک ساله از ایران، در سفر اخیر خود به ایران تازه از آن مطلع شدم، نویسنده محترم^(۱) به نام این گمنام در باب شرح احوال مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی اشاره‌یی فرموده‌اند و طی عنوان مطلب راجع به گزارش خاطره‌یی به قلم اینجناب که مرتبط با کرامات باهرات آن عارف بزرگوار، و اخلاقی عالی مقدار است، با ایهام و کنایه تردید کرده‌اند. این است که مناسب دانستم عین یادداشت خودم را از دفتر خاطراتی که درست متعلق به ربع قرن قبل است، بی‌کم و کاست، برای استفاده خوانندگان آن مجله پربار رونویسی کنم، و اینک متن آن:

«عارف مرتاض، آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی، اوستاد حاج میرزا حسین نوری (متوفی ۱۳۲۰) صاحب مستدرک الوسائل، از اجلة اوتاد وابدال قرن اخیر و متعلق به علماء عارف مسلک معروف به اخلاقیون بوده است. فاضل بارع آقای سید حسن فرید اراکی^(۲) که در ریاضی و نجوم و هیئت و معقول و منقول دستی توانا دارد به روز جمعه، سوم مهر ماه یکهزار و سیصد و چهل و نه خورشیدی در منزل مسکونی خود (واقع در

آیا چائی و شنب چه قدر از عمر انسان کم می‌کند؟ دکتر پاسخ گفت: صدی سی؛ (سی در صد). حاج شیخ گفت: پس اگر قرار باشد من صد سال حداکثر، عمر کنم، هم اکنون هفتاد سال دارم و هنگام مردن من است. باکی نیست.

بعد دستور داد که یک چائی غلیظ و شنب تمیز برایش بیاورند. آوردند و میل فرمود. طیب رفت. آنگاه دو نفر دیگر از روحانیان اراک، به عبادت حاج شیخ آمدند و با آمدن ایشان، حاج شیخ سر حال آمد و شروع به نقل بعضی از خاطراتش کرد و فرمود: [پایان کلام استناد فرید اراکی و آغاز کلام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی]

- «در حجرهٔ یکی از مدارس عتبات عالیات در خدمت میرزای کوچک [حاج میرزا محمد تقی شیرازی داماد حاج میرزا حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ] نشسته بودم. مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری شهید هم با چند تن دیگر افتخار حضور داشتند. ناگاه مردی ژولیده از راه رسید که به جای عمامه، دستمال ماندی بر سر پیچیده بود و قبائی کهنه و عبائی وصله خورده بر سر و دوش داشت و هم پارچه‌یی به جای شال گردن بر گردن آویخته بود. کفشی پوشیده بود که از پارگی قیامتی بود و تخت نداشت.

با رسیدن این مرد تازه رسیده، میرزا از جای جست و به تازه وارد آن چنانی احترام گذاشت و تواضع کرد. آن مرد بنشست و با اشاره به حاج شیخ فضل الله نوری، از میرزا پرسید:

- آقا کیست؟

مرحوم میرزای کوچک فرمود:

- ایشان آقای حاج شیخ فضل الله نوری از علماء‌اند.

تازه وارد، خطاب به شیخ فضل الله نوری گفت:

خیابان شهباز تهران کرامتی از آن بزرگوار از قول مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری (وفات ۱۳۱۵ شمسی برابر ۱۳۵۵ قمری) مؤسس حوزهٔ علمیه قم نقل کرد که از جهت اشتغال بر افادات عالیہ عرفانی و تاریخی عیناً در این دفترچه ثبت می‌شود:

مرحوم حاج شیخ [عبدالکریم حائری یزدی] رادر اوائل دههٔ ۱۳۳۰ قمری [دقیقاً در ۱۳۳۲ هـ.ق] یکتن از مالکان عمدهٔ اراک (که علاوه بر نفوذ محلی نمایندۀ مجلس شورای ملی هم بود) برای تقویت خود در برابر فقهاء متعین اراک، از عتبات به اراک آورد و برای ادارهٔ زندگی او، به رسم شهریه و جوهی که تأمین زندگی ایشان را کفایت می‌کرد، به ایشان می‌پرداخت. در آن شرائط مرحوم حاج شیخ، در مسجدی در اراک امامت جماعت داشت و به علاوه در «مدرسهٔ آفاضیاء» هم به تدریس خارج فقه و اصول می‌پرداخت. اما روی هم رفته آن مرحوم در آن وقت در اراک از علماء و فقهاء طراز دوم محسوب می‌شد چون در صدر کسانی دیگر چون «آقا نور» و «آقای سلطان» بودند.

در همان سالهای دههٔ ۱۳۳۰ قمری، چنان اتفاق افتاد که مرحوم حاج شیخ بیمار شد و من هم به عیادت ایشان رفتم. یکی از ملازمین ایشان که معمم بود و دیگری که تاجری ورشکسته (میرزا مهدی نام) بود، در خدمت ایشان بودند. پس از چند دقیقه، طیب محل (به نام دکتر فضل الله خان) به عیادت حاج شیخ آمد و بعد از معاینه ایشان گفت:

«حال شما خوب است، اگر چائی و شنب [چق] کم میل کنید.» (حاج شیخ عبدالکریم، هم چائی و هم چق، بسیار صرف می‌کرد).

حاج شیخ از دکتر پرسید: چائی و شنب، چه عیبی دارد؟ طیب جواب داد: از عمر می‌کاهد. حاج شیخ گفت: شما به اروپا رفته‌اید. آنها حسابگراند.

برخاست و عازم رفتن شد. میرزا، متواضعانه کفشهای آن چنانی این مرد ناشناخته را جفت کرد. او را به تمام و کمال بدرقه فرموده برگشت. آنگاه با من بسیار تغیر کرد و از سوء ادب من بسیار برآشفته شده بود. آن وقت من پرسیدم:

- مگر ایشان که بودند؟

میرزا فرمودند:

- آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی. [انتهای کلام حاج شیخ و ادامه کلام استاد فرید اراکی]:

سخن مرحوم حاج شیخ که به اینجا رسید، آقا میرزا مهدی تاجر ورشکسته که پس از تصفیه کارش، از ملازمین ایشان شده بود، گفت:

- آقا! قم بیست و چهار فرسنگ در بیست و چهار فرسنگ است. اراک تا قم به بیست و یک فرسنگ بیش نیست. شما سه فرسنگ آن سوتر از اراک هم که باشید، هنوز در محدوده قم تشریف دارید و بحمدالله بیرق اسلام را بر دوش می کشید. پس همین طور است. شما پرچمدار تشیع شده اید و پیش بینی آخوند ملا فتحعلی، درست از کار در آمده است.

حاج شیخ برآشفته و به او گفت:

۱- نادان خود تویی، به این حرفها که امر بر من مشتبه نمی شود. من الان در اراک، ملای درجه دوم ام. چطور پرچمدار اسلام برای تمام شیعه می توانم باشم. [انتهای مذاکرات بین حاج شیخ عبدالکریم حائری و یکی از ملازمین او].

[ادامه کلام فرید اراکی] چندی بر نیامد که میرزای شیرازی در عتبات بدرود حیات گفت. رسم میرزا آن بود که به اهالی هر ولایت که به زیارت او می رفتند، در حق عالم آن ولایت تکریم و تجلیل می کرد. قبل از مرگ او جماعتی از زائران اراکی عتبات عالیات به خدمت او رسیده بودند و میرزا فرموده بود در احتیاطات به فتوای حاج شیخ

- حاج شیخ فضل الله نوری نامی را در تهران بردار می زنند. نکند تو باشی؟

آن مرد، آن گاه به من اشاره کرد و از میرزا پرسید:

- این کیست؟

میرزا فرمود:

- ایشان آقا شیخ عبدالکریم یزدی است. مادرش در اندرون ما به کارهای خانه کمک می کند و خودش نیز شروع به درس خواندن کرد و اکنون طلبه فاضلی است، آدم خوبی هم است.

تازه وارد، از من مسأله یی پرسید. من از فرط سادگی سؤال، جوابی ندادم و اعتنائی نکردم. زیرا با خود گمان می کردم که این شخص فال گیر و کف بین است و حالا می خواهد با این پرسش، علمیت مرا هم آزمایش کند. نگاهی به او کردم، نگه کردن عاقل اندر سفیه و لب فرو بستم. اما میرزا به خشم در من نگریست و خود بلا فاصله در پاسخ پرسش آن مرد عجیب و غریب فرمود:

- علماء چنین می گویند ... [جواب مسأله را داد]

آن مرد گفت:

- نه! این طور است... [و شروع به صحبت کرد] میرزا، تقریر او را نوشت و بعد نوشته خود را به او نشان داد و پرسید:

- این طور فرمودید؟

مرد نگریست و گفت: آری.

آنگاه آن ناشناخته مرد دوباره متوجه من شد و خطاب به من گفت:

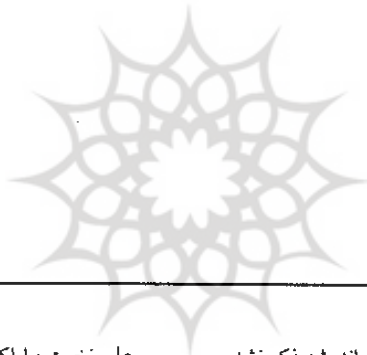
بیرق ریاست تشیع را در قم بر دوش حاج شیخ عبدالکریم یزدی نامی، می گذارند، نکند تو باشی!؟

اهل مجلس همه به گونه یی ابهام آمیز در من نگریستند. آن زمان، آن مرد ژولیده از جای

را تجدید کرد. (انتهی کلام استاد فرید اراکی) به تاریخ سوم مهر ماه ۱۳۴۹ شمسی. تهران - سید حسن امین.»

این بود متن روایت این داستان اعجاب انگیز که اصل و فرع آن به همین صورت، بلا فاصله در همان بیست و پنج سال قبل بوسیله این راوی حقیر به قید کتابت در آمده است. امید است ذکر این جزئیات تا جایی که به صداقت و امانت راوی این روایت مربوط می‌شود، باعث رفع شبهه از ذهن خوانندگان با فضیلت کیهان اندیشه شود.

عبدالکریم که مجتهد شهر خودتان است عمل کنید. چون این زوار از عراق به مرز ایران رسیدند، خبر فوت میرزا نیز رسید. این زوار گفتند: ما به دو گوش خود از میرزا شنیدیم که در احتیاطات به فتوای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی عمل باید کرد. لذا به شهادت این شهود، حاج شیخ در مظنه مرجعیت تامه قرار گرفت و طلاب و فضلا از اطراف برای استفاده از محضر او به اراک آمدند، تا آن که آن مرحوم در ۱۳۴۰ هجری قمری، از اراک به قم هجرت فرمود و حوزه علمیه این شهر



■ یادداشتها

۱. علی نخستین اراکی (متوفی ۱۲۲۱ شمسی از شاگردان آخوند ملا محمدکاشانی از اساتید حوزه اصفهان) متوفی ۱۳۳۳ ه.ق)) بود.

۲. نام نویسنده مقاله مزبور در شماره ۴۵ کیهان اندیشه ذکر نشده بود. مرحوم استاد سید حسن فرید اراکی از شاگردان مرحوم شیخ

